

فصل چهارم

تولد اسرائیل، نابودی فلسطین ۱۹۴۷-۱۹۴۹

به مقطع زمانی حساس ۴۹-۱۹۴۷ بر گردیم. نقشه تقسیم فلسطین به تصویب سازمان ملل رسیده است. دولت یهود متولد می شود. ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار فلسطینی آواره می شوند. رودرویی اسرائیل و همسایه های عربش امری قطعی است. مضافاً بر این، با دوره ای رو به رو هستیم که حتی امروز در برخورد به منشأ مسائل و فجایع ویران کننده منطقه مشاجرات فراوانی بر می انگیزد.

سرسختی بریتانیا

بریتانیا در برخورد به خاورمیانه سیاستی را تعقیب می کند که در کتاب سفید مطرح شده است مبنی بر محدود کردن مهاجرت یهودیان و ممنوعیت خرید زمین های اعراب (به فصل دوم مراجعه شود) شورش فلسطین در هم شکسته شده. تنش های داخلی در فلسطین همچنان قوی است ولی با شروع جنگ دوم در سپتامبر ۱۹۴۹، تخفیف پیدا می کند. جنگ زمینه های تشکیل دولت یهود را تسریع می نماید ولی بین لندن و جنبش صهیونیستی شکاف ایجاد می کند. از این به بعد، بریتانیا قبل از هرچیز، از این هراس دارد که تقویت یی شوو منجر به تضعیف امپراطوریش در خاورمیانه عربی گردد. جنبش صهیونیستی و به خصوص داوید بن گوریون به سوی ستاره جدید، آمریکا میچرخند. در ماه مه ۱۹۴۲ کنفرانس فوق العاده صهیونیستی در هتل بیلتمور نیویورک بر گزار می گردد که برای اولین بار و به صورت علنی فراخوان «ایجاد یک دولت ((مشترک المنافع)) یهودی در فلسطین» داده می شود.

لازمهء تحقق این هدف، جلب صد ها هزار نفر از «افراد جابجا شده» یهودی ست، یعنی نجات یافتگان اردوگاههای اروپا که در پریشانی و فلاکتی غیرقابل تصور بسر می برند. آنها به کجا میتوانند بروند؟ آمریکا و اروپای غربی از پذیرش آنها خودداری میکنند. بریتانیا نیز سیاست محدودیت مهاجرت به فلسطین را همچنان حفظ میکند. تا مدتی کوشش اصلی جنبش صهیونیستی در این عرصه متمرکز میشود، یعنی تلاش دارد توازن جمعیت را در فلسطین تغییر دهد. از پایان جنگ تا ۱۵ مه ۱۹۴۸، ۷۰ هزار مهاجر مخفیانه وارد فلسطین میشوند. اما انعکاس توقیف کشتی های مملو از نجات یافتگان اردوگاه ها توسط نیروی دریائی بریتانیا در رسانه ها، بطرز گسترده ای به مراد بن گوریون یاری میرساند. در ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۵، رهبران صهیونیست ممنوعیت ورود یهودیان را به فلسطین تقبیح کرده و این سیاست انگلیس را به مثابه «حکم مرگ برای یهودیان نجات یافته که در اردوگاههای اقامت اجباری در آلمان غمگینانه انتظار میکشند» تلقی مینمایند. افکار عمومی اروپا متأثر میگردد. برعکس، این مانورها در نظر اعراب چیزی جز جنجال تبلیغاتی نیست. البته که آنها حاضرند پناهندگان را بپذیرند ولی نه کولون ها (مهاجرین استعمارگر) را ... بین این دو تفاوتی ظریف وجود دارد!

۱۲ اوت ۱۹۴۶: مقامات انگلیسی مقررات جدیدی علیه مهاجرت تصویب میکنند که دردناک ترین آنها انتقال اجباری دستگیر شدگان به قبرس است. مقامات لندن اعلام میکنند که «بر خلاف آنچه گفته شده بود، این عبور غیرقانونی یهودیان اروپا که گویا فلسطین را یگانه چشم انداز آینده خود میدانند، يك جنبش خود به خودی نیست، بلکه توسط افراد سوذجوئی سازماندهی میشود که قصد فشار بر دولت پادشاهی داشته و تصمیمات او را در مورد فلسطین قبل از موعد اجرا میکنند. پس از پایان جنگ، علیرغم شکست وینستون چرچیل در انتخابات عمومی ژوئیه ۱۹۴۵ و پیروزی حزب کارگر - که گفته می شد نسبت به جنبش صهیونیستی نظری مساعدتر از رقبای خویش دارد - نه تنها سیاست بریتانیا در برخورد به صهیونیسم تغییر نمی کند، بلکه بدتر هم می شود، البته بدون آنکه هرگز پل ها را پشت سر خود خراب کند، به خصوص که انگلیسی ها در تدارک تخلیه فلسطین هم بودند. این کنار کشیدن بریتانیا دلایل متعددی دارد. با وجود پیروزی در جنگ،

اسرائیل، فلسطین : حقایق پیرامون یک کشمکش ۵۵

امپراطوری ای که «خورشید در آن هرگز غروب نمیکند» دیگر رمقی در بدن ندارد. اوضاع مالی کشور وخیم و نومید کننده است. عقب نشینی طولانی آغاز میشود که اولین نمونه آن رها کردن هند، این در شاهوار تاج امپراطوری بریتانیا، در سال ۱۹۴۷ است. از طرف دیگر بریتانیا با یک جنبش ملی قوی عربی روبروست که تاج و تخت پادشاهان تحت الحمایه اش در عراق، ماوراء اردن و مصر را تهدید میکند. درست زمانی که صهیونیست ها علناً ایجاد سریع یک دولت یهود را خواستارند، بریتانیا مجبور است رضایت متحدین خود را نیز جلب کند و این شرایط، حفظ «زیان دوگانه» ای را که لندن در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ به کار برده بود با دشواری روبه رو ساخت.

سرانجام در داخل کشور، صهیونیست ها هرچه علنی تر در برابر قدرت بریتانیا شاخ و شانه می کشند. از یک سو هزاران یهودی بی شوو با ورود به ارتش بریتانیا تجربه نظامی کسب کرده اند. در ماه های مه - ژوئن ۱۹۴۱ با یاری بریتانیا که از تجاوز آلمان هراس داشت، یک نیروی یهودی مسلح و دائمی بنام پالمه (*Palmah*) تشکیل شد که از قدرت مؤثری نیز برخوردار بود. از سوی دیگر دیدیم که ادامه مهاجرت مخفی، در گیریها را شدت می بخشد و بی شوو که تحت تأثیر اخبار کشتار های دسته جمعی (اروپا) است، هرچه رادیکال تر میگردد. اکثریت یهودیان فلسطین، در میان خانواده های خود، کشته ها، اعدامی ها و نابودشدگان اطاق های گاز را دارند. آنها از اینکه لندن از عبور آزاد نجات یافته ها ممانعت کرده اظهار تنفر میکنند. قبل از همه، گروه های مسلح مخالف مثل ایرگون (وابسته به جنبش ریویزیونیست [تجدیدنظر طلب]) و لهی (یک انشعاب کوچک آن) و سپس در مقطع کوتاهی از زمان، همهء میلشیشای یهودی به عملیات علیه بریتانیا می پردازند.

روز اول فوریه ۱۹۴۴، ایرگون با رهبری مناخیم بگین - همان بگینی که سی و چهارسال بعد صلح کامپ دیوید را با سادات رئیس جمهوری مصر امضاء کرد - پایان آتش بس با بریتانیا را اعلام مینماید. عملیات آنها در مرحله اول توسط هاگانا و حزب کارگر محکوم می شود (و برخی از مبارزین آنها به بریتانیا تحویل داده می شوند). اما از اکتبر ۱۹۴۵، از جمله به خاطر فاجعهء مهاجرین غیر

قانونی، اوضاع به کلی تغییر میکند، به طوری که سه گروه به مدت ۸ ماه متحد شده و به هدف های نظامی در فلسطین حمله میکنند. بدین ترتیب آنچه «شورش» نامیده شد آغاز گشت. چشمگیرترین این دسته از عملیات، انفجار ۱۱ پل ارتباطی بین فلسطین و کشورهای همسایه توسط پالمه در شب ۱۷ ژوئن ۱۹۴۶ بود. اما انفجار بزرگ و مرگ بار در هتل کینگ داوید، مرکز فرماندهی نظامی و اداری بریتانیا که بیش از صد کشته بجا گذاشت به وحدت بین گروهها خاتمه داد؛ هاگانا آنرا محکوم کرد و ایرگون را منحل اعلام نمود، البته عملاً این ممنوعیت به جایی نرسید. اما نه حزب کار و نه لندن قصد ندارند همه پل ها را خراب کرده و به منازعه جدی کشیده شوند و همانطوریکه تام سگو (مورخ اسرائیلی) تاکید میکند «بریتانیای ها هرگز با آن شدت و قاطعیتی که شورش عربها را سرکوب نمودند، علیه یهودیان اقدام نکردند.» و بن گوریون علیرغم اظهارات جنگ طلبانه در هراس از رودروئی زودرس با اعراب تا اوایل سال ۱۹۴۷ خواستار تمدید قیمومت بریتانیا بود.

داوری سازمان ملل

لندن تصمیمش را گرفته است.. دولت در ۱۸ فوریه ۱۹۴۷ اعلام میکند که مصمم است مسئله را در سازمان ملل مطرح کند. ارنست بوین (*Ernest Bevin*) وزیر خارجه بریتانیا اعلام میکند که «ما نه قادر هستیم پیشنهادهای اعراب یا یهودیان را بپذیریم و نه اینکه راه حلی را به همگان تحمیل کنیم». بویژه که بریتانیا درست در زمانی که جنگ سرد در افق نمایان می شود، خواهان آن نیست که آمریکا را از خود برنجاند، آمریکایی که تمایلات آشکارا صهیونیستی دارد.

با اینکه ایالات متحده تمایل دارد که بریتانیا مسؤولیت مشخص اداره کشمکش را به دوش بکشد، ولی بویژه در مورد مسئله مهاجرت، تحت تأثیر شماری از یهودیان آمریکائی قرار دارد. در اوت ۱۹۴۵، رئیس جمهوری جدید هاری ترومن که جانشین فرانکلین روزولت شده اعلام میکند که با اعطای صد

اسرائیل، فلسطین : حقایق پیرامون یک کشمکش ۵۷

هزار ویزای اضافی به یهودیان فلسطین موافق است. سازمان های صهیونیستی با سازماندهی وسیع به بسیج افکار عمومی دست میزنند. به هنگام بازدید یک کمیسیون انگلیسی - آمریکائی در سال ۱۹۴۶ از اردوگاه یهودیان جا بجا شده، نمایندگان آژانس یهود ترتیبی میدهند که اعضای کمیسیون تنها با یهودیانی ملاقات کنند که با مهاجرت به فلسطین موافق اند. با وجود این، یکی از مشاورین دولت آمریکا در آن زمان اظهار میدارد که اگر به نجات یافتگان یهودی اجازه انتخاب داده شود، نیمی از آنها آمریکا را به فلسطین ترجیح خواهند داد.

در چنین جوی است که سازمان ملل کمیسینی را (این هفدهمین کمیسیون از ۱۹۱۷ به بعد است!) مأمور رسیدگی به اوضاع فلسطین مینماید. کمیسیون ویژه سازمان ملل برای فلسطین (یونسکوپ *unscop*) نمایندگان ۱۱ کشور را گرد هم می آورد. کمیسیون موظف است قبل از اول سپتامبر ۱۹۴۷ گزارش خود را تسلیم سازمان ملل کند. اعضای کمیسیون در ماه ژوئن به منطقه میرسند و با کشوری جنگ زده رو به رو می شوند که در اثر تروریسم گروه های مسلح افراطی یهودی بحال فلج در آمده است. کمیته عالی عرب کمیسیون را بایکوت میکند در حالیکه برعکس، آژانس یهود تمام «توجهات ویژه» اش را به کار گرفته و کاملاً کمیسیون را احاطه می نماید. آژانس تا آنجا پیش میرود که در سالن های تجمع کمیسیون، میکروفن کار میگذارد و بدین ترتیب از قبل به مواضع هر کدام از آن کمیسرها و شهود آگاه میشود. آژانس برای هر عضو «کمیسیون»، همراهان آشنا به زبان خودش را پیدا میکند و حتی یهودیانی سوئدی را می یابد که مراقب رئیس [سوئدی] کمیته باشند...

البته آژانس یهود در جهت تحمیل نظریه خود - ایجاد یک دولت یهود - فعالیت میکند، اما «کمیسیون» به نمایندگان اقلیت ها که موافق تشکیل دولت یهودی - عرب هستند نیز گوش میدهد. با اینکه این افراد [امروز] به فراموشی سپرده شده اند ولی بر جامعه یهودی و عرب تأثیری واقعی گذارده اند. از یک طرف، از «جامعه آشتی و همکاری یهودی - عربی» می توان نام برد که مورد پشتیبانی هاخومر هات زئیر (*Hachomer Hatzair*) (حزب چپ افراطی که بر یک فدراسیون قدرتمند کیبوتص ها تکیه داشت) نیز بود، آن ها خواهان «سازندگی

فلسطین به عنوان وطن مشترک ملت یهود بازگشته و ملت عرب مقیم آن بر پایه تفاهم و یک معاهده دو طرفه پایدار» بودند. از طرف دیگر، کمونیستها و ضد صهیونیستها که بین اعراب فعال بودند، در اثر انشعاب به دو جریان، یکی سازمان یهودی و دیگری جامعه آزادیبخش ملی تجزیه شدند. آنها با نقشه تقسیم و سلطه یک گروه بر دیگری مخالف بودند. این مبارزات گواه این واقعیت است که جریاناتی که شجاعانه منطق «یا ما یا آنها» را رد میکردند وجود داشته - و هنوز هم وجود دارند...

سه عامل موجب پشتیبانی اکثریت کمیسیون سازمان ملل از تقسیم فلسطین و تشکیل دولتی یهودی گشت:

- وضع اسفبار مهاجرین غیر قانونی،
- موفقیت و پیشرفت استعمار،
- بازدید از اردوگاه های مرگ.

این سه عامل را بیشتر توضیح می دهیم:

ژوئیه ۱۹۴۷: بندر حیفا مملو از جمعیت است. یک کشتی کهنه در محاصره رزمنان و زنان، سالمندان، کودکان، نجات یافتگان بینوای اردوگاه های مرگ را با خشونت از کشتی پیاده کرده و به کشتی های قفس مانند دیگری منتقل نمودند. امیل ساندستروم (Emil Sandstrom) رئیس سوئدی یونسکوم نیز جزو تماشاگران عصبانی و متحیر این صحنه بود. چند ساعت بعد کشیشی آمریکائی به نام جان گراوئل (John Grauel) با او باب صحبت را می گشاید: این روحانی مسافر کشتی ای بود که هاگانا اجاره کرده و نامش را به اکسودوس (Exodus) تغییر داده بود. این کشتی روز ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۷ از بندر سِت (جنوب فرانسه) حرکت کرده و به فلسطین رسیده بود. او داستان غم انگیز مسافرت و نیز طرز رفتار انگلیسی ها را به هنگام توقیف کشتی که موجب کشته شدن سه نفر شده بود، برای رئیس سوئدی کمیسیون شرح داده، با این کلمات به سخنانش پایان داد: «من این مردم را به دقت مشاهده کرده ام و به شما قول می دهم یهودیانی که

اسرائیل، فلسطین : حقایق پیرامون يك کشمکش ۵۹

در اردوگاه های اروپایی مختص افراد «جا به جا شده» گرد آمده اند به راستی خواهان آمدن به فلسطین هستند و به فلسطین هم خواهند آمد؛ هیچ چیز نمی تواند مانع آن ها گردد، مگر جنگی آشکار که به نابودی کامل شان منجر گردد».

چگونه ممکن بود اعضای «کمسیون» تحت تاثیر قرار بگیرند؟ بویژه که اودیسه (سفر پر ماجرای) این پناهندگان پس رانده شده، آواره از بندری به بندری دیگر، تمام تابستان به طول انجامید. سرانجام آنها به اجبار در سپتامبر، در آلمان پیاده شدند! نماینده گواتمالائی کمسیون، خورگه گارسیا گرانادوس در خاطرات خود مینویسد که این «یکی از احمقانه ترین و وقیح ترین تصمیماتی است که يك دولت متمدن گرفته است.» از ماجرای اگسدوس کتابی تهیه شد و بعد ها فیلم پر سر و صدائی که همان قدر با داستان واقعی تاریخی بی ارتباط است که ده فرمان فیلم تاریخ باستانی سسیل ب. دومیل (Cecil B. DeMille) با تاریخ واقعی.

در چنین وضعیتی چه کسی به استدلالات فلسطینی ها گوش می دهد؟ مسئله برای آنان، پذیرش پناهندگان نیست. در طول جنگ دوم جهانی، سرزمین مقدس پناهگاهی بود برای ده ها هزار نفر که از جنگ و اختناق فرار میکردند. ولی در اینجا، این «پناهندگان» ادعای «بازگشت» به کشور خود و جایگزینی اهالی محلی را دارند...

از آنجا که سازمانهای عربی یونسکوپ را بایکوت کرده بودند، هیئت های نمایندگی ملل متحد عملاً فقط نظرات يك طرف [یعنی یهودیان] را شنیدند نظراتی که مثلاً در اردوگاه های یهودی «افراد جا به جا شده» در اروپا طنینی بس خطیر داشت. هنوز هول قتل عام [یهودیان] بر کشور های شرق اروپا سایه افکنده است و تصور می رود که هر لحظه میتواند دوباره آغاز گردد. مشاور امور یهودیان ارتش آمریکا در مونیخ به اعضای کمسیون میگوید که «اگر ارتش ما فردا محل را ترک کند، بلافاصله قتل عام ها آغاز می گردد. آنتی سمیتسم در حال رشد و گسترش است. آلمانی ها از «افراد جا به جا شده» متنفر اند.» يك پناهنده یونانی تعریف میکند که چگونه به آشویتز انتقال یافته و چگونه زن و پسر يك ساله اش در کورهء

آدم سوزی، سوزانده شده اند و الان تنها آرزوی او اقامت در فلسطین است. این پناهندگان در چند کیلومتری - وگاهی حتی در داخل - کارخانه های مرگ که از آن جان سالم بدر برده بودند، نظیر اردوگاه هاهنه (*Hahne*) در منطقه تحت اشغال انگلیسی ها بسر می برند، این اردوگاه نزدیک اردوگاه برگن - بلسن (*Bergen - Belsen*) است که سربازان انگلیسی در آنجا جنازه ده هزار نفر را در بین اطاقک های چوبی پیدا کرده بودند. آنها به حال خود رها شده و از گرسنگی مرده بودند...

عامل دیگری که در تصمیم اعضای کمیسیون یونسکوپ تأثیر مستقیم داشت چیزی ست که میتوان آنرا «بینش استعماری» نامید. ناظرین مختلف غربی که پیوسته در سالهای ۱۹۴۰ از فلسطین بازدید کردند، همگی از «اختلاف سطح توسعه» بین عربها و یهودیان یاد میکنند. فرانک آیدلوت (*Frank Aydeltotte*) عضو یک کمیسیون انگلیسی - آمریکائی در ۱۹۴۶ می نویسد: «من در حالی واشینگتن راترک کردم که بطور جدی ضد صهیونیست بودم... ولی هنگامیکه شما به چشم خود آنچه را که یهودیان در فلسطین کرده اند می بینید، باید اعتراف کرد که بزرگترین اقدام مبتکرانه در تمام دنیای نوین است. عرب ها هیچ چیز مشابهی انجام نداده اند و هر آنچه را که یهودیان ساخته اند، ویران خواهند کرد. ما نباید به آنها اجازه چینی کاری بدهیم» نماینده گواتمالا در یونسکوپ در خاطراتش مینویسد: «در کنار قرن بیستم ما شاهد بقایای قرن پانزدهم بودیم. باربرانی که در زیر بار خیک آب خم شده بودند و کشان کشان میرفتند، دو تا لیوان آهنی را بهم میزدند تا توجه عابران را به محموله خود جلب کنند، وهر از گاهی، الاغی با قدمهای آهسته و عربی بدنبالش در کوچه درحالی که او را با چوب میزد راه را بند میآورد و اتومبیل ها بوق زنان در پشت آنها صف می بستند و انتظار می کشیدند» یک طرف تمدن و نماد آن اتومبیل و طرف دیگر دنیای غیرتمدن والاغ هایش....

لحظه ای این استدلال را بپذیریم. در الجزایر، مزارع استعمارگران فرانسوی خیلی بهتر از مزرعهء دهقانان عرب نگهداری میشد، آیا می بایست باین دلیل از استقلال الجزایر جلوگیری به عمل می آمد؟ کسی معترض این واقعیت نیست که در

آفریقای جنوبی زمان آپارتاید، محله های سفیدها «پاکیزه، منظم و دلگشا» بود در حالیکه گتوهای سیاهان «کتیف، خطرناک و مشمز کننده» بود. آیا می بایست اقلیت سفید همچنان در قدرت می ماند؟ اما در ۱۹۴۷ کسی این سؤال را طرح نمیکند که عقب ماندگی مستعمرات از جمله یکی از نتایج خود استعمار بوده است... در آن زمان جنبش بزرگ استعمار زدائی تازه در شرف آغاز شدن بود و آنچه «جامعه بین المللی» خوانده میشد، همان که روابط سیاسی کشورها را تعیین میکرد و برای تحلیل جهان مفهوم می آفریند، زیر سلطه چند کشور غربی قرار داشت.

کمیسیون سازمان ملل گزارش خود را که چیز غیر منتظره ای در آن نیست ارائه میدهد. به رغم اتفاق نظر همگان بر اینکه قیمومت بریتانیا بر فلسطین باید پایان یابد، کمیسیون در باره توصیه های دیگری که باید ارائه دهد نظر واحدی ندارد. اکثریت کمیسیون قائل به تقسیم فلسطین به دو کشور یکی عربی و دیگری یهودی همراه با اتحاد اقتصادی آنان است و پیشنهاد میکند که اورشلیم و اماکن مقدس تحت سرپرستی بین المللی قرارگیرند. اقلیتی از کمیسیون پیشنهاد می دهد که یک دولت فدرال مستقل با دو موجودیت عربی و یهودی تشکیل شود. مذاکرات برای تعیین محدوده دو دولت ادامه می یابد. سرانجام در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۸ طرح مزبور به مجمع عمومی سازمان ملل متحد ارائه می گردد. بدین صورت که دولت یهودی ۵۵ درصد اراضی فلسطین با ۵۰۰ هزار یهودی و ۴۰۰ هزار عرب را دربر بگیرد و دولت عرب با ۷۰۰ هزار عرب و چند هزار یهودی بقیه اراضی را. ناحیه بیت المقدس شامل ۲۰۰ هزار نفر (نیمی عرب، نیمی یهودی) خواهد بود.

برای «گذراندن» این متن به دو سوم آرای مجمع عمومی سازمان ملل نیاز است. تا آخرین دقائق، نتیجه نامعلوم است. آمریکا به فشار بر دول مردد ادامه میدهد. یونان خود را در معرض تهدید قطع کمک آمریکا می بیند، آنهم در زمانی که خود با یک شورش کمونیستی مواجه است، ولی با وجود این آتن رأی مخالف میدهد. آمریکا به لیبریا تلویحاً می فهماند که ممکن است با تحریم صادرات کائوچو مواجه شود، دولت فری تاون (پایتخت لیبریا) تسلیم میشود. فرانسه که در رأی گیریهای مقدماتی شرکت نکرده بود، بنا بر توصیه دوستان آمریکائی به طرح اکثریت می پیوندد. سر انجام مجمع عمومی سازمان ملل با ۳۳ رأی موافق، ۱۳

رای مخالف و ۱۰ رای ممتنع تقسیم را «توصیه» میکند - در آن زمان اعضای سازمان ملل (که عمدتاً متشکل از دول اروپائی و آمریکای لاتین بود) در مقایسه با حدود ۱۹۰ عضو در سال ۲۰۰۱ بسیار اندک است.

رای سازمان ملل هر چه می بود، دولت اسرائیل تشکیل می شد. در واقع این دولت به صورت بالقوه از اواخر دهه ۱۹۳۰ وجود داشت. با اینهمه، تصمیم سازمان ملل حائز اهمیت است، زیرا به طرح صهیونیستی مشروعیت می بخشد. این مصوبه، همچنین، اصول هرگونه راه حلی را در مورد فلسطین تعیین میکند: «دو ملت، دو دولت». در سال ۱۹۸۸، فلسطینی ها به هنگام اعلام تولد دولت خویش، باین قطعنامه ۱۸۱ مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ استناد می کنند...

اسطوره های جنگ ۱۹۴۹ - ۱۹۴۸

از این به بعد شرایط آغاز جنگ مهیا شده است. بریتانیا که در مورد تقسیم، رای ممتنع داده بود، تصمیم میگیرد که روز ۱۵ مه ۱۹۴۸ به قیمومت خود پایان دهد ولی به سازمان ملل امکان نمیدهد که «با به دست گرفتن سگان» روند يك انتقال مسالمت آمیز را تضمین نماید. از دسامبر ۱۹۴۷ به بعد درگیری ها اعراب و یهودیان را در فلسطین به جان یکدیگر می اندازد. ۱۴ مه ۴۸ بن گوریون ایجاد دولت اسرائیل را اعلام می کند و فردای آنروز ارتش چند دولت عربی به فلسطین حمله ور می شوند. جنگ به رغم چند بار ترك مخاصمه تا ژوئیه ۱۹۴۹ طول می کشد و سرانجام اسرائیل پیروز میشود. اسرائیل بسیار بیش از حدی که طرح تقسیم پیش بینی میکرد، مرزهایش را جلو برده، با بیرون ریختن اکثریت بزرگی از فلسطینی ها که در قلمرو آن سکنی داشتند آنان را به آواره تبدیل می کند. اسرائیل بخش غربی بیت المقدس را اشغال کرده آن را پایتخت خود اعلام نماید. تنها دو بخش از سرزمین ها شامل ساحل غربی رود اردن (و بیت المقدس شرقی) و نوار غزه از اشغال اسرائیل در امان مانده اند. اولی در سال ۱۹۵۰ ضمیمه اردن میگردد و غزه تحت الحمایه مصر قرار میگیرد ولی خودمختاری اش را حفظ میکند. من تمبر های مصری را که کلمه «غزه» بر آنها مجددا چاپ شده بود و در پایان

سالهای ۱۹۵۰ در قاهره بفروش میرسید هنوز به یاد دارم...

آشوب های ۱۹۴۹ - ۱۹۴۸ سبب پیدایش اسطوره های زیادی شده است. از جمله اینکه گویا رهبران صهیونیست خود می خواستند طرح تقسیم را به اجرا در بیاورند یا اینکه گویا پیروزی اسرائیل بر پنج ارتش عرب به اعجاز میماند (آرتور کوستلر کتابی در باره این وقایع به نام «تخلیل يك معجزه» نوشته است) و یا اینکه گویا پناهندگان به میل ورضای خود یا در پاسخ به فراخوان رهبران عرب، فلسطین را ترك کرده اند (در فصل بعدی باین نکته خواهم پرداخت) و بالاخره اینکه گویا اسرائیل مصرانه به دنبال صلح با همسایگان اش بوده است.

اسرائیل يك کشور دموکراتیک است، دست کم برای شهروندان یهودی، در حالی که عربها [فلسطینی های مناطق ۱۹۴۸] در زمینه های گوناگون دچار انواع تبعیض اند. بایگانی های اسرائیل پس از سی سال به روی پژوهشگران باز شده است، هر چند برخی از آنها به خاطر آنکه بیش از حد «حساس» هستند هنوز در دسترس نیستند. این اسناد امکان «بازبینی» بسیاری از اسطوره های تاریخ ملی اسرائیل را فراهم آورده است. «دروغ های تاریخی» طبعاً نه کشف تازه ای ست و نه از ویژگی های منطقه است. ارنست رنان (*Ernest Renan*) که پیشتر از او یاد کردم) می نویسد: «فراموشی، و به نظر من حتی اشتباه تاریخی، از عوامل اصلی ایجاد يك ملت است [...] در واقع کنکاش تاریخی، وقایع خشونت باری را که در منشأ تمام شکل بندی های سیاسی وجود دارد، به روشنی نشان میدهد.»

در خاورمیانه نیز تاریخ تقریباً به طور مستقیم به کمک استراتژی های سیاسی بر می خیزد. اثبات این امر که فلسطینی ها، در سالهای ۴۹ - ۱۹۴۷ از فلسطین رانده شده یا بنا به میل خود رفته اند، البته تاثیر مستقیم بر وضعیت کنونی آنها و آنچه «حق بازگشت» نامیده میشود دارد. اضافه کنیم که زیر سؤال بردن اسطوره ای که به آن اشاره شد، آن برتری اخلاقی را که اسرائیل در طول نیمه دوم قرن بیستم برای خود تراشیده است بر باد می دهد.

فلسطینیان همچون دولتهای عربی - به استثنای اردن - همانطوریکه خواهیم دید - طرح تقسیم را رد کردند. با توجه به توازن نیروها شاید بهتر بود می پذیرفتند، چنان که برخی از آنان به آن اندیشیدند... کاملاً میتوان درک کرد که

اصل تقسیم در نظر آنان به شدت غیرمشروع جلوه می کرد. چرا باید ۴۰۰ هزار نفر از آنان بپذیرند که در يك دولت یهودی به اقلیتی مبدل شوند؟ چرا در حالی که یهودیان يك سوم جمعیت را تشکیل میدادند، ۵۵ درصد کشور به آنان تعلق می گرفت.

اما شم تا کتیکی صهیونیست ها قوی تر از حریفان شان بود. آنها میدانستند که در مجامع بین المللی چه گفتمانی بکار برند، بدون آنکه حاضر باشند خود را با آن تطبیق دهند... از سال ها پیش، جنبش صهیونیستی با بحث های تقسیم فلسطین از جمله پیشنهاد کمیسیون پیل در ۱۹۳۷ مواجه بود. بن گوریون ضمن پذیرش اصول آن به اعضای حزب خود می گفت: «بهمان ترتیبی که دولت یهودی پیشنهادی را به عنوان راه حل نهائی مسائل (*problèmes*) ملت یهود تلقی نمیکنم، تقسیم را نیز به عنوان راه حل نهائی مسئله (*question*) فلسطین نمی بینم. آنها که تقسیم را رد میکنند حق دارند، زیرا نمیتوان این کشور را تقسیم کرد چون موجودیت واحدی را تشکیل میدهد. نه صرفاً از نظر تاریخی، بلکه همچنین از نظر طبیعی و اقتصادی». او هنگام صحبت با هیئت اجرائی جنبش صهیونیستی، از این هم صریح تر بود: «پس از تشکیل يك ارتش نیرومند در چارچوب استقرار دولت، ما تقسیم را ملغی کرده، همهء فلسطین را تصاحب خواهیم نمود» از سال ۱۹۳۷، پذیرش اصل تقسیم صرفاً تاکتیکی بوده در سال ۱۹۴۷ نیز چنین است.

بن گوریون در يك سخنرانی در ۳ دسامبر ۱۹۴۷، با حضور رهبری هیستدروت، سندیکای کارگری یهودی، تأیید میکند که طرح تقسیم که وی اخیراً به صورت علنی پذیرفته است «پایه های يك دولت پایدار یهود را تضمین نمیکند» و ادامه می دهد: «ما باید این را به صورت دقیق و روشن در مد نظر داشته باشیم. چنین تقسیم بندی حتی به ما تضمین مطلق نمیدهد که قدرت در دست اکثریت یهودی خواهد ماند». وی به کرات و در فرصت های مختلف تأکید میکند که حدود و مرزهای دولت یهود را قدرت اسلحه تعیین خواهد کرد. متن اعلامیهء استقلال که در ۱۴ مه ۱۹۴۸ منتشر شد نه شامل کوچکترین اشاره ای به قطعنامه ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ است و نه به مرزها. در همان زمان، فرستادگان او به رئیس جمهوری آمریکا ضمانت میدهند که دولت اسرائیل در چارچوب «مرزهای مصوبهء مجمع

عمومی سازمان ملل» ایجاد شده است. فریکاری محض...

بدین قرار صهیونیست ها آشکارا توصیه های قطعنامه ۱۸۱ را نقض کردند. این قطعنامه دو سال دوران گذار (تاسپتامیر ۱۹۴۹) علی الخصوص برای پایه گذاری اتحاد اقتصادی پیشنهاد کرده است. اما بن گوریون تصمیم به اعلام دولت از همان ۱۴ مه ۱۹۴۸ گرفته و هرگونه امکان مصالحه را از بین برد. از طرف دیگر، او می خواست به هر قیمتی شده از ایجاد يك دولت فلسطینی ممانعت به عمل آورد، آنهم برخلاف نص صریح طرح تقسیم. آیا چنین امکانی وجود داشت؟ ما از وضعیت افکار عمومی فلسطین اطلاع کمی داریم. آنچه مسلم است این که کمیته عالی عرب به رهبری حاج امین الحسینی و نیز اکثریت افکار عمومی، قطعنامه سازمان ملل را قاطعانه رد کردند. اما کمیته عالی شدیداً مورد انتقاد بود. در چنین وضعیتی آیا فلسطینی ها آمادگی جنگ را داشتند؟ بسیاری از روستاهای عرب، با همسایگان یهودی خود قراردادهای عدم تعرض امضاء کردند. چنانکه یکی از مسؤولین صهیونیست ها مینویسد: «اکثریت توده های فلسطینی تقسیم را به عنوان عمل انجام شده، پذیرفته و نسبت به امکان رد آن تردید داشتند». بن گوریون در ۱۴ مارس ۱۹۴۸ می نوشت: «اکثریت قاطع آنان مایل به جنگ با ما نیستند». برخی از رهبران سازمان های با نفوذ نظیر اتحاد رهائی بخش ملی (کمونیست) معتقد به نوعی مصالحه بودند. هیچکس نمیتواند بگوید که امکان عقد قرارداد وجود داشت ولی بن گوریون هرگز به چنین گزینشی نیندیشید. او قبلاً يك طرح تقسیم دوفاکتو را با ملك عبدالله اردن مذاکره کرده بود. زیرا دول عرب عمیقاً با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. اردن که لژیون عرب، نیرومندترین قشون اعراب را در اختیار داشت، بر قسمتی از فلسطین چشم دوخته بود و در لگ مال کردن فلسطینی ها با صهیونیست ها هم عقیده بود. ملك فاروق مصر با تأخیر، حمله را به ژنرالهای خود تحمیل کرده بود. سوریه به جاه طلبی های خاندان هاشمی در عمان و بغداد بدگمان بود. هیچگونه هم آهنگی و هیچ طرح جنگی مشترك توسط کشور های عرب ریخته نشده بود.

از طرف دیگر روز ۱۴ مه ۱۹۴۸ کل نیروهای عرب در صحنه عملیات -

نیروهای کشورهای که فلسطین را اشغال کرده بودند به اضافه فلسطینی ها -

از ۲۵ هزار سرباز تجاوز نمی‌کرد درحالی که «ارتش دفاعی جوان اسرائیل» (تسال) ۳۵ هزار نفر بود که در دسامبر به ۱۰۰ هزار رسید. در هر مرحله از جنگ، ارتش اسرائیل بیش از مجموع دشمنانش سرباز در اختیار داشت. اگر در ماه‌های اول، ارتش اسرائیل از نظر سلاح‌های سنگین دچار کمبود بود، این کمبود را در سایه ورود مخفیانه و غیرقانونی سلاح از چکسلواکی رفع کرد. یکی از غریب‌ترین وقایع این کشمکش، با توجه به چرخش بعدی حوادث، پشتیبانی معنوی و مادی اتحاد شوروی و متحدین اش از جنبش صهیونیستی بود. از نظر مسکو، هدف مقدم، خروج بریتانیا از منطقه بود. توازن نیروها از پیش، شکست اعراب را رقم زده بود. آری، داوود، گولیات را به زانو درآورد اما گولیاتی با پاهای چوبین... با وجود این، اسرائیل ۶۰۰۰ نفر یعنی یک در صد جمعیتش را از دست داد و مردم چنین احساس می‌کردند که گوئی یک بار دیگر در آستانه نابود شدن قرار گرفته اند. هنگام عقد قرارداد آتش بس با کشورهای عرب که آخرین آنها در ژوئیه ۱۹۴۹ با سوریه بود، اسرائیل بر سرزمینی بسیار وسیع تر از آنچه طرح تقسیم پیش بینی کرده بود یعنی ۷۸ در صد از خاک فلسطین تسلط داشت. اسرائیل کنترل قسمت غربی بیت المقدس را نیز به دست آورد. و سرانجام در کشوری که عملاً «به لحاظ قومی، خالص» است تنها ۱۵۰ هزار فلسطینی زندگی می‌کنند که تا سال ۱۹۶۶ زیر یوغ حکومت نظامی قرار داشتند.

برای پایان بخشیدن به این فصل باید آخرین دروغ پردازی را هم رسوا کرد و آن اینکه گویا اسرائیل همواره به دنبال صلح با همسایگانش بوده، اما هرگز مخاطبی در میان اعراب نیافته است. در بایگانی‌های موجود، واقعیات طور دیگری جلوه می‌کند. پس از جنگ، تماس‌ها با هر سه همسایه عمده اسرائیل: اردن، سوریه و مصر آغاز شد. هر بار اسرائیل از دادن کوچک‌ترین امتیازی برای رسیدن به صلح خودداری کرد. بن‌گوریون می‌نویسد: «[ما خواهان صلح در مقابل صلح هستیم]». نه حرفی از پس دادن زمین‌های اشغال شده به میان می‌آید و نه به ویژه از بازگشت فلسطینی‌ها خبری در کار است. نخست وزیر اسرائیل حتی تصرف ساحل غربی رود اردن و غزه را نیز در سر می‌پروراند. از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۱ ملک عبدالله اردن، به کرات پیشنهاد مصالحه و تفاهم

اسرائیل، فلسطین : حقایق پیرامون يك کشمکش ۶۷

میکنند که پذیرفته نمیشود. موشه شاروت (*Moshé Sharett*) وزیر خارجه اسرائیل نقل میکند که «پادشاه ماوراء اردن میگوید که خواهان صلح فوری است. ما پاسخ میدهیم که البته ما هم صلح میخواهیم، ولی ما نباید بدویم، باید راه برویم» در ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۱ ملک عبدالله به دست يك فلسطینی به قتل رسید. در مارس ۱۹۴۹ در سوریه، ارتش برای اولین و نه آخرین بار، به رهبری سرهنگ حسنی الزعیم قدرت را در دست گرفت. او به اسرائیل پیشنهاد صلح رسمی و گشایش سفارت می دهد. در مقابل خواستار چند امتیاز در مورد آب و سرزمین ها شده و در عین حال، حاضر به پذیرش ۳۰۰ هزار آواره فلسطینی میگردد. بن گوریون پیشنهادهای فوق و نیز پیشنهاد ملاقات مستقیم را با رهبران سوریه رد می کند. روز ۱۴ اوت ۱۹۴۹، حسنی الزعیم سرنگون و سپس اعدام میشود. اما در مصر که قدرت نظامی عمده جهان عرب است، رژیم ملک فاروق و سپس رژیم جمال عبدالناصر پس از کودتای «افسران آزاد» در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲، مخفیانه با اسرائیل مذاکره میکنند. تا سال ۱۹۵۵ چندین طرح از جمله طرحی با نظارت آمریکا مطرح می گردد.

آشکار است که اسرائیل به دنبال صلح «نمی دويد». عدم ثبات در جهان عرب که در اثر شکست مرعوب شده و به جریان های رقیب یکدیگر تقسیم شده بود بر مذاکرات سنگینی میکرد. هیچ چیزی ضامن آن نبود که این «گشایش ها» و مذاکرات بتواند به صلح ختم شود. اما دولت یهود نیز این راه را به خوبی نیامود. همانطور که آباابان نماینده اسرائیل در سازمان ملل به بن گوریون توضیح میداد: «ما نباید به دنبال صلح بدویم، قرار دادهای آتش بس برای ما کافی است. اگر ما به دنبال صلح بدویم، اعراب بهای آن را مطالبه خواهند کرد: یا سرزمین ها را، یا بازگشت آوارگان یا هر دو را، بهتر است چند سال صبر کنیم»

۵۰ سال بعد هنوز هم صبر ادامه دارد.